

ملاحظات

در

مرزهای

اقتصاد و اجتماع

از: محمد حیدری

یک بار هم رمضان!

ضرب المثل «همیشه شعبان، یک بار هم رمضان» در عالم اقتصاد نیز مصداق پیدا کرد.

بر هموطنان عزیز واضح و مبرهن است که از اهم اخبار اقتصادی ماههای اخیر سفرهای متوالی هیئت‌های اقتصادی ایران به کشورهای طلبکار و مذاکرات متواتر آنان با مقامات کشورهای مذکور بوده است. و جای بسی خوشحالی و موجبات مسرت فراوان است که همه این مذاکرات قرین موفقیت شده و آلمان و ژاپن و دانمارک و کره و فرانسه و غیره و غیره همگی با دادن مهلت برای بازپرداخت بدهی‌های «آقای گاز» جهان آینده - که همین ایران خودمان باشد - موافقت کرده‌اند.

ولیکن مسرت‌بخش‌تر از همه این اخبار خوش، خبر زیر است:

«برای پرداخت دیون نیکاراگوئه به جمهوری اسلامی یک هیئت از نیکاراگوئه به ایران می‌آید. این خبر در دیدار روز جمعه حسین محمدنی سفیر جمهوری اسلامی ایران در نیکاراگوئه با اروین کریگورد وزیر همکاری‌های خارجی این کشور اعلام شد. به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، در این ملاقات که در نیکاراگوئه پایتخت نیکاراگوئه انجام شد، درباره امضاء طرح پرداخت دیون این کشور به جمهوری اسلامی ایران و نیز همکاری‌های مشترک فیما بین بحث و تبادل نظر شد، هیئت نیکاراگوئه‌ای اوایل خرداد ماه سال جاری به ایران خواهد آمد.»

ما از این خبرهای خوش می‌توانیم باز هم داشته باشیم مشروط بر این که نگاهی به پرونده وام‌های پرداختی کشورمان طی ۲۵، ۳۰ ساله اخیر به تعدادی از کشورها بیندازیم، مثلاً مصر، مثلاً پاکستان، مثلاً انگلستان (و جریان سرمایه‌گذاری سخاوتمندانه رژیم گذشته در نفت دریای شمال) و...

شاید از لابلای این پرونده‌ها چیزهایی بیرون بیاید. چیزهایی مثل سرمایه‌گذاری ایران در تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم فرانسه که همین چند سال پیش مورد پیگیری قرار گرفت.

شخصاً تجربه کرده‌ام که در مواقع بی‌بولی وقتی ته جیب‌ها را می‌گردم، و یا سراغ لباس‌هایی که چند وقت است پوشیده‌ام می‌روم، حتماً اسکناس مجاله شده از یاد رفته‌ای را پیدا می‌کنم. ده تومانی، بیست تومانی و گاهی صدتومانی... دفعه آخر یک هزار تومانی پیدا کردم!

بنگاه معاملات در آموزش و پرورش

قانون بودجه سال ۱۳۷۳ دارای ویژگی‌هایی است که بعضاً در تاریخ بودجه‌نویسی بی‌سابقه است. بدون حاشیه رفتن بندهای «ج» و «ز» تبصره ۸ ماده واحده این قانون ذیلاً نقل می‌شود:

ج - به وزارت آموزش و پرورش اجازه داده می‌شود در سال ۱۳۷۳ تمام یا قسمتی از زمینها و ساختمانهای اداری و یا آموزشی خود را به قیمت روز به فروش رسانده و وجوه مربوطه را به حساب درآمد عمومی کشور نزد خزانهداری کل

موضوع ردیف ۴۲۳۲۰۰ قسمت سوم این قانون واریز نماید و معادل وجوه واریزی فوق از محل اعتبار ردیف ۵۰۳۲۰۰ قسمت چهارم این قانون صرف توسعه فضاهای آموزشی و ایجاد تسهیلاتی برای فرهنگیان کشور گردد.

ز - به وزارت آموزش و پرورش اجازه داده می‌شود در سال ۱۳۷۳ به منظور توسعه آموزشهای پاره‌وقت و تکمیلی و همچنین استفاده از امکانات بینه موجود، نسبت به اجاره عادلانه ساختمانها و امکانات آموزشی مدارس در خارج از نوبت اجرای آموزشهای رسمی، برای تشکیل کلاسهای فوق برنامه و تقویتی با رعایت کلیه اصول اخلاقی و تربیتی به فرهنگیان واجد شرایط بر اساس آیین‌نامه‌ای که به تصویب هیئت وزیران می‌رسد، اقدام نماید.

برای آن که مفهوم بند ج روشن شود لازم است بدانیم براساس این بند وزارت آموزش و پرورش می‌تواند (تمام یا قسمتی از زمینها و ساختمانهای اداری و آموزشی) خود را بفروشد (ب ف ر و ش د) و بعد (معادل وجوه واریزی فوق) را صرف توسعه فضاهای آموزشی و ایجاد تسهیلاتی برای فرهنگیان کند. یعنی بسازد (ب. س. ا. ز. د.).

تکلیف بند ز هم که مشخص است، اگر در بند ج آموزش و پرورش مجاز به بساز و بفروشی شده، در بند ز هم حق یافته به عنوان موجر عمل کند و مدارس خود را به فرهنگیانی که قصد دارند کلاسهای فوق برنامه - کنکور و امثالهم دایر کنند، اجاره دهد.

تحلیل پی‌آمدهای این تصمیمات بماند برای زمانی که مدتی از اجرای آنها گذشته باشد. فقط اجازه بدهید این سؤال را طرح کنیم برای مشغول کردن وزارتخانه‌ای که در سال تحصیلی آینده باید امکانات تحصیل حدود هیجده میلیون دانش‌آموز را فراهم کند فکر بهتری به ذهن کسی نرسید؟

داستان به همین جا خاتمه نمی‌یابد. می‌باید بند «ج» تبصره ۱۶ ماده واحده قانون بودجه سال جاری را هم مرور کنیم:

بند مزبور از این قرار است:

ج - به منظور تکمیل واحدهای نیمه تمامی که توسط افراد خیر و یا با مشارکت آنان ساخته شده است و همچنین طرحهای استانی در دست اجرا اجازه داده می‌شود که اعتبارات ردیف ۵۰۳۱۵۶ به شرح زیر اختصاص یابد.

۱ - مبلغ سی میلیارد (۳۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال در اختیار وزارت آموزش و پرورش قرار می‌گیرد تا برای موارد فوق و نیز کمک به راه‌اندازی مدارس غیر انتفاعی هزینه گردد.

.....

و مدارس غیرانتفاعی که معرف حضور همه هست و نیازی به شرح پیشینه و عملکرد و میزان شهریه‌های دریافتی‌شان نیست. وعده ما برای گفتگوی مجدد در مورد آموزش و پرورش با خوانندگان، باشد برای ایام شروع نام‌نویسی در مدارس در سال تحصیلی ۷۳-۷۴.

در حسرت خودروی ملی

در یک آگهی تمام صفحه و تمام رنگی که بر پشت جلد مجله‌ای چاپ شده بشارت تولید قریب‌الوقوع یک خودروی جدید را داده‌اند. بخشی از این آگهی را قیچی کرده‌ام که تصویر آن را ملاحظه می‌فرمائید:

چه چیز در این آگهی جلب توجه می‌کند؟

هرکس می‌تواند برای ۴ مشخصه‌ای که در مورد این خودروی در شرف تولید ذکر شده تفسیری برحسب تفکر و ذائقه خود ارائه دهد. اما من نه به استفاده از شعار تکنولوژی GM آمریکا نظر دارم، نه بر سیستم مهندسی آلمان، نه بر دقت ژاپنی و نه بر استانداردهای کره جنوبی.

بگذریم که در تحولات اخیر جهان، مشخصاتی که در این شعار آمده جابه‌جا شده است. یعنی مثلاً تکنولوژی ژاپنی را باید جای تکنولوژی GM گذاشت، چرا که این ژاپنی‌ها هستند که بازار اتومبیل آمریکا را فتح کرده‌اند. دقت ژاپنی یک

خصلت اختصاصی نیست که به توان آن را مختص این کشور دانست، آلمان‌ها بیشتر از ژاپنی‌ها دقت تکنیکی دارند، ضمن آن که مهندسی ژاپنی‌ها اگر از مهندسی آلمان‌ها پیشرفته‌تر نباشد، عقب‌مانده‌تر نیست. دلیل آن هم فتح بازارهای آلمان به وسیله سازندگان ابزارهای دقیق و حساسی چون دوربین، ریزپردازنده‌ها، وسایل الکترونیک و غیره است. در مورد «استاندارد کره جنوبی» هم عرضی ندارم جز این که هر کس می‌خواهد از این بابت چیزی بفهمد کافی است با دارندگان اتومبیل‌های هیوندائی، خصوصاً تاکسیرانانی که از این اتومبیل استفاده می‌کنند تماس بگیرد.

غرض اصلی بنده در این مقوله به این نکته محدود می‌شود که ما چند سال، و یا چند نسل را باید پشت سر بگذاریم تا در مورد صنعت خودروسازی به یک سیاست مدون و کارساز و راستین برسیم؟

روزی که اولین پیکان تولید شد من ۲۳ ساله بودم. اکنون ۵۰ ساله‌ام.

پس از ۲۷ سال از لحاظ تولید خودرو در همان مرحله‌ای قرار داریم که در ۲۷ سال پیش قرار داشتیم. یعنی هنوز حسرت تکنولوژی این کشور، سیستم مهندسی آن یکی کشور، دقت سومی و استاندارد چهارمی را می‌خوریم.

و در حالی حسرت می‌خوریم که یک روز پژو را جایگزین پیکان می‌کنیم و روز دیگر پراید را جایگزین رنو. امروز می‌خواهیم بنز و فولکس بسازیم، و فردا برنامه تولید هیوندائی و دوو را سرلوحه برنامه‌هایمان قرار می‌دهیم.



تکنولوژی GM آمریکا
سیستم مهندسی آلمان
دقت ژاپنی
استاندارد کره جنوبی

این دور تسلسل تاکی باید ادامه یابد؟ تاکی باید سرمایه و زمان و نیروهایمان را صرف این «انتخاب‌ها» بکنیم؟ اصولاً چه کسی این «انتخاب‌ها» را انجام می‌دهد؟ دلیل انتخاب‌ها چیست؟ و بابت هر کدامشان چه بهائی پرداخته‌ایم، می‌پردازیم و خواهیم پرداخت؟
سؤالات ساده‌ای است که اگر کسی زحمت بکشد و به جستجوی یافتن پاسخ‌هایی منطقی برای آن‌ها برآید، شاید به یافتن راه‌حل مشخصی برای تعیین تکلیف صنعت خودروسازی کشور، خروج از مرحله مونتاژ، و ورود به مرحله تولید واقعی، منجر شود.

«مگنولیا» و «آسم»

این خبر روز ۷۳/۲/۱۰ در یکی از روزنامه‌ها چاپ شد:

«تلاش کارشناسان برای نجات دهها درخت مگنولیا در تهران - سرویس شهری: گرمای ناگهانی هوای تهران در نخستین هفته‌های فصل بهار، بیش از یک صد اصله درخت مگنولیا را در مسیر خیابان کریم‌خان‌زند دچار شوک و پژمردگی کرده است و کارشناسان فضای سبز شهرداری منطقه ۶ تلاش می‌کنند با

همکاری مؤسسه تحقیقات آفات و بیماری‌های گیاهی، این درختان زیبا و حساس را از پژمردگی و خشک شدن تدریجی نجات دهند...»

این درد دل هم روز بعد (۷۳/۲/۱۱) در یک روزنامه دیگر چاپ شد:

«در حدود ۱۵ سال است مبتلا به بیماری آسم حنجره و تنگی نفس می‌باشم و از آن‌جایی که مبتلایان به این مرض را اشخاص مسن و مستضعف جامعه تشکیل می‌دهند و طبق آمار عمومی دنیا تهران یکی از پرودترین شهرهای آلوده دنیاست و مداوای چنین امراضی فقط با اسپری سالیوتامول که یکی از بهترین و شفا بخش‌ترین و حیاتی‌ترین داروهاست [امکان دارد] متأسفانه با آن که قیمت آن در مدت ۵ ماه اخیر از ۲۱۸ ریال بعد از نایابی و کمبود شش ماهه و قیمت‌های کلان بازار سیاه به ده‌هزار ریال رسیده بود با قیمت‌گذاری جدید دولتی به ۳۵۲۰ ریال با نسخه پزشک به مدت کوتاهی در داروخانه‌ها ارائه شد. فعلاً در حدود یک ماه است دوباره در تمام داروخانه‌ها و شبانه‌روزیها دولتی کلاً نایاب و در دستفروشی‌های خیابان ناصرخسرو فراوان به فروش می‌رسد»
دو مشکل در یک شهر...

۱- دهها درخت مگنولیا دچار شوک هستند و با آن‌که نه زبان دارند که حرف بزنند و نه قلمی که درد دلشان را بنویسند، کارشناسان برای نجاتشان کمر همت بسته‌اند.

۲- هزاران بیمار آسمی داریم که آن‌ها هم دچار شوک هستند و با آن‌که زبانی دارند که شکوه سر دهند و قلمی که درد دلشان را بنویسند، اما هیچ کارشناسی برای رفع مشکلشان وجود ندارد.

در این میانه راه‌حلی به نظر بنده رسیده است. کارشناسان منطقه ۶ شهرداری و قشبان را دو پاره کنند. نیمی را به درختان مگنولیا اختصاص دهند و نیمی را به بیماران آسمی.

اگر کسی راه‌حل بهتری سراغ دارد، بفرماید تا در همین صفحه منعکس شود!

کارمند و خرید قسطی؟

این خبر هم روز چهاردهم اردیبهشت زیب صفحات جراید یومیه شده بود:
«سرویس اقتصادی - به گزارش اداره آمار اقتصادی بانک مرکزی، ۴۲ درصد خریداران کالاهای اقساطی را کارمندان تشکیل داده‌اند. براساس آخرین نمونه‌گیری بانک مرکزی در دیماه گذشته ۳۵ درصد خریداران کالاهای اساسی را پیشه‌وران، ۴۲ درصد را کارمندان، ۵ درصد را کارگران، ۵ درصد را کشاورزان و ۱۳ درصد بقیه را سایرین تشکیل داده‌اند.

اگر این خبر دم چنگ نویسنده‌گان نشریات طنز می‌افتاد و توجهشان را جلب می‌کرد شاید تهناتفسیری که بر آن می‌نوشتند این بود که «مقصود از آن سیزده درصد بقیه، یا همان (سایرین) گدایان و آسمان‌جل‌ها هستند.»

اما در دنیای واقعیات و آن هم در قلمرو اقتصاد برای خیلی از سوزده‌ها، طنز کاربرد لازم را ندارد. واقعیات را باید با واقعیات سنجید و لذا خبر را از این دیدگاه بررسی می‌کنیم که:

کارمند جماعتی که به شهادت مندرجات کلیه مطبوعات در یوم حاضر لنگک مخارج یومیه است چگونه می‌تواند خرید اقساطی کند؟ و البته از آن جانی که نمی‌توان. صحت اخبار و آمار بانک مرکزی را صد در صد انکار کرد، ناگزیر باید پذیرفت این گروه از کارمندان از قماش همان‌هایی هستند که اینجانب هر روز رأس ساعت یک وقتی که سوار بر یکی از اتومبیل‌های شخصی مسافرکش که در مسیر معینی سرگرم کار هستند، از مرز محدوده مجاز وارد بخش ممنوعه ترافیک می‌شوم، شاهد مساعی مجذمانه آن‌ها می‌باشم!

برای آن‌که سرنخی داده باشم عرض می‌کنم این کارمندان دسته کاغذی به دست دارند و در راستای سیاست تعدیل اقتصادی در آن واحد دو کار انجام می‌دهند. یکی برای افزایش درآمد دولت، و دیگری برای خودشان که بتوانند کالای قسطی بخرند آمار بانک مرکزی قابل تکذیب نباشد!